

دستور تاریخی (۳)

در درس دستور تاریخی (۲) ویژگی زمان را در متون گذشته خواندیم. اکنون به ویژگی های دیگر فعل می پردازیم.

گذر

* برخی از فعل ها که امروزه گذرا هستند، در گذشته به صورت ناگذر نیز به کار می رفته اند :

افزودن : سنگ بدگوهر اگر کاسه ی زرین بشکست

قیمت سنگ نیفزاید و زر کم نشود

(سعدی)

افروختن : جهاندار بر پای بد هفت روز به هشتم چو بفروخت گیتی فروز

(شاهنامه)

بوییدن : مشک آن است که خود ببوید، نه آن که عطار بگوید.

(گلستان)

گسستن : اوفتاد و مرد و بگسستش نفس

(مثنوی)

* برخی افعال که امروزه ناگذرند، در گذشته به صورت گذرا به کار می رفته اند :

ماندن : از امروز کاری به فردا ممان چه دانی که فردا چه آید زمان

(شاهنامه)

عمرو پسر را آن جا ماند.

(تاریخ بیهقی)

* برخی از فعل های ناگذر را با افزودن یک میانوند، گذرا می ساخته اند :

برگشتن = برگاشتن، تفتن = تافتن، شکفتن = شکافتن



* فعل «شدن» در گذشته به معنای «رفتن» و «گذشتن» کارکرد فراوانی داشته

است :

آن مرد بشد و طعام بخريد. (نصيحة الملوك)

شد آن که اهل نظر بر کرانه می رفتند. (حافظ)

بشد سوی آب و سر و تن بشست. (شاهنامه)

* فعل «آمدن» به معنای «شدن» می آمده است :

اطبًا از معالجت او عاجز آمدند. (چهار مقاله)

* و در ساختن فعل مجهول نیز به کار می رفته است :

گفته آمد که به دل جویی ما می آیی (حافظ)

مجهول: فعل مجهول – که امروزه با کمک فعل «شدن» ساخته می شود – در گذشته

با فعل های دیگری نیز ساخته می شده است :

(الف) با مصدر «آمدن»: گفته آمده است.

(ب) با مصدر «گشتن»: ده تن بر دست سمک کشته گشتند. (سمک عیار)

* علاوه بر تغییرات بالا، دو مورد زیر نیز حایز اهمیت است :

(الف) افزودن «ب» بر سر انواع فعل حتی فعل های منفی :

ندانی که من در اقالیم غربت چرا روزگاری بکردم درنگی (سعدی)

هیچ خلق آن خواب آشکار نکرد و بنگفت. (ترجمه ی تفسیر طبری)

(ب) فعل «گفت» گاهی به صورت «گفتا» هم به کار می رفته است :

گفتا برون شدی به تماشای ماه نو از ماه ابروان منت شرم باد، رو (حافظ)

گروه اسمی

وابسته های گروه اسمی:

* نکره: در نظم و نثر کهن دو نشانه برای نکره وجود داشته است: وابسته ی پسین

«ی» و وابسته ی پیشین «یکی» یا «یک» :

یکی خنجر آبگون برکشید همی خواست از تن سرش را برید (شاهنامه)

یکی روز شاه جهان سوی کوه گذر کرد با چند کس هم گروه (شاهنامه)
یک کس اختیاری کنید تا سخنی که دارد بگوید. (جوامع الحکایات، عوفی)
* «چند» - که امروز به عنوان وابسته‌ی پیشین مبهم به کار می‌رود - در گذشته
وابسته‌ی پسین مبهم نیز بوده است:

سحرگاهی با تنی چند خاصان به بالین قاضی فراز آمد. (گلستان)
چون که تا اقصای هندستان رسید در بیابان طوطی چندی بدید (مثنوی)
* دیگر - که امروزه به عنوان وابسته‌ی پسین مبهم به کار می‌رود - در گذشته
وابسته‌ی پیشین مبهم نیز بوده است:

دیگر روز از این سرای عاریتی رخت به سرای باقی کشید.
دگر روز باز اتفاق افتاد که روزی رسان قوت روزش بداد (بوستان)
* صفت‌های شمارشی اصلی در گذشته گاهی پس از موصوف (= هسته) می‌آمده‌اند.
در این صورت بین هسته و وابسته «ی» نکره می‌آمده است:

خصمان چیرگی کردند و سواری دویست برافکندند و رزمی صعب اتفاق افتاد و از
لشکر ما مردی پنج گرفتار آمدند. (تاریخ بیهقی)
* صفت‌های شمارشی ترتیبی (عدد + مُ) نیز گاهی پیش از موصوف واقع
می‌شده‌اند:

دوم روز، سوم بار، این واژه‌ها در گذشته (بر خلاف امروز) بدون تشدید به کار
می‌رفته‌اند:
سوم روز خوان را به مرغ و بره بیاراستش گونه‌گون یک‌سره (شاهنامه)
* به جای دومین و سومین در گذشته «دُدیگر» و «سدیگر» نیز به کار می‌رفته
است:

دُدیگر آن که دل دوستان نیازاری که دوست آینه باشد چو اندراو نگری
سدیگر آن که زبان را به گاه گفتن زشت نگاه داری تا وقت عذر غم نخوری
* به، که، مه، بیش: این واژه‌ها در نظم و نثر گذشته، گاه به عنوان صفات برتر به کار
می‌رفته‌اند و صفت برترین آن‌ها به ترتیب: بهین، کهین، مهین و بیشین بوده است:

الهی ما را آن‌ده که ما را آن به. (خواجه عبداللّه انصاری)

از گرسنگی مردن به که به نان فرومایگان سیر شدن. (قابوس‌نامه)

به نام نیکو مردن به که به نام بد زیستن. (قابوس‌نامه)

* ضمیر شخصی «او» – که امروزه خاصّ انسان است – برای غیر انسان نیز به کار

می‌رفته است :

شهری بود که او را طور زمین می‌خواندند.

سخن که از او بوی دروغ آید و بوی هنر نیاید، ناگفته بهتر.

خودآزمایی

۱) معادل امروزی جمله‌های زیر را بنویسید :
آن حال که همی طلب کرد.

مرا رشک وی می‌رنجه داشت . (تفسیر قرآن پاک)

ابراهیم ینال برادر کهن سلطان طغرل بود . (اسرار التوحید)

همی یک باری از جای بجست . (مقامات ژنده پیل)

دیگر بار شیخ حدیث دستار کرد . (حالات و سخنان شیخ ابوسعید)

اما حدود سیستان و شهرهای او که چند است از کجا تا کجاست . (تاریخ سیستان)

اگر پنداری که به خواب اندر است، چون بخوانی پاسخ همی دهد . (قابوس‌نامه)

به پهلوی او بر، ستارگکی است خرد، نام او سها . (التفهیم)

۲) به کمک آنچه در مرجع‌شناسی خوانده‌اید، برای یکی از چهره‌های زیر زندگی‌نامه‌ی کوتاهی

تهیه کنید.

ابوریحان بیرونی ابوعلی سینا

سعدی خیام

نقش‌های زبان

زبان‌شناسان برای زبان نقش‌های گوناگونی را برمی‌شمارند. در این جا ما تنها از چهار نقش اساسی تر زبان به اجمال یاد می‌کنیم. این نقش‌ها عبارت‌اند از:

ایجاد ارتباط، مَحْمَلِ اندیشه، حدیثِ نفس و آفرینش ادبی.

شاید اساسی‌ترین «نقش زبان» ایجاد ارتباط در میان افراد یک جامعه‌ی زبانی باشد. هدف از هر ارتباط زبانی یکی از این دو است: نخست انتقالِ اطلاع به دیگران و دوم، ایجاد حس هم‌زبانی و هم‌دلی در میان افراد یک جامعه‌ی زبانی. برای مثال، وقتی ما به دوستان می‌گوییم «راستی، فردا کلاس ادبیات دیرتر شروع می‌شود»، با او ارتباط زبانی برقرار کرده‌ایم تا پیامی را به او بدهیم که فکر می‌کنیم از آن بی‌خبر است. وقتی در برخورد با دوستان خطاب به او می‌گوییم «سلام، چه طوری؟ می‌بینی هوا چه سرد شده امروز!» باز با او ارتباط زبانی برقرار کرده‌ایم ولی این بار هیچ اطلاعی به او نداده‌ایم که از آن بی‌خبر باشد بلکه تنها با او هم‌دل و هم‌زبان شده‌ایم.

دومین نقش زبان، مَحْمَلِ اندیشه است؛ یعنی زبان ابزاری برای بیان افکار و تکیه‌گاه اندیشه است. زبان‌شناسان و روان‌شناسان هنوز به درستی نمی‌دانند که آیا زبان و اندیشه هر دو یک چیزند یا دو چیز متفاوت ولی همگی می‌پذیرند که بدون زبان، نمی‌توان به تفکر یا اندیشه پرداخت. می‌دانیم که اندیشیدن بدون وجود مفاهیم عام، مثل «درخت» و «انسان» و مفاهیم انتزاعی، مثل «کاشتن» و «رشد کردن» یا به کلی میسر نیست یا ما را به احکام علمی عام درباره‌ی خودمان و جهان پیرامونمان نمی‌رساند. هم‌چنین می‌دانیم که هر دو دسته مفاهیم عام و انتزاعی تنها از راه زبان برای ما فراهم می‌شوند. پس، تنها با تکیه بر زبان می‌توانیم در چارچوب همین مفاهیم عام و انتزاعی درباره‌ی جهان بیندیشیم و به احکامی

علمی از این قبیل دست یابیم که «انسان درخت می‌کارد» و «درخت رشد می‌کند». باز با تکیه بر زبان است که ما می‌توانیم با شنیدن حکمی از این نوع که «درخت انسان می‌کارد» درباره‌ی آن تأمل کنیم و آن‌گاه قاطعانه نظر دهیم که «این حکم صادق نیست.»

نقش سوم زبان، حدیث نفس است که ما به کمک آن از خود و آنچه در درونمان می‌گذرد، سخن می‌گوییم. سخن گفتن درباره‌ی خود به تنهایی و حتی در خاموشی صورت می‌گیرد؛ مثل وقتی که در گوشه‌ای می‌نشینیم و آهسته و بی‌صدا با خود حرف می‌زنیم.

چهارمین نقش زبان این است که با آن به آفرینش ادبی می‌پردازیم. برای انجام دادن این کار، ما از اصول و قواعد و ضوابطی کمک می‌گیریم که جزء نظام زبان نیستند بلکه به نظریه‌ها و علوم و فنون ادبی تعلق دارند و در چارچوب سنت‌ها و روش‌هایی عمل می‌کنیم که به زبان مربوط نمی‌شوند بلکه به ادبیات و پیشینه‌ی آن ربط پیدا می‌کنند. ما از این رهگذر، بر ساخت‌های صوری زبان (یعنی ساخت‌های آوایی و صرفی و نحوی آن) یا ساخت‌های معنایی آن، لایه‌هایی از ساخت‌های تازه‌ای می‌افزاییم که در محدوده‌ی نظام زبان توصیف پذیر نیستند و فقط در محدوده‌ی علوم و فنون و نظریه‌های ادبی قابل توصیف‌اند با این کار، زبان را به پدیده‌ی دیگری بدل می‌کنیم که به آن آفریده‌ی ادبی می‌گویند. برای مثال، در بیت

به نام خداوند جان و خرد
کزین برتر اندیشه بر نگذرد

شاعر به کمک اصول و قواعد عروض و قافیه و در چارچوب سنت‌ها و روش‌های شاعری در فرهنگ ایرانی، دو ساخت تازه، یکی ساخت وزن و دیگری ساخت قافیه را بر مجموعه‌ی ساخت‌های آوایی فارسی افزوده و اثری ادبی آفریده است که می‌توان نام نظم بر آن نهاد. همین‌طور، در بیت

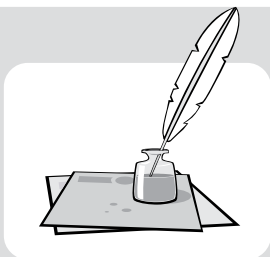
دیشب به سیل اشک ره خواب می‌زدم

نقشی به یاد روی تو بر آب می‌زدم

شاعر از یک طرف به کمک همان اصول و قواعد نظم آفرینی به آفرینش اثری منظوم در زبان فارسی دست زده و از طرف دیگر، با استفاده از قواعدی معنایی که به ادبیات مربوط

می‌شوند و نه به زبان، ساخت‌های معنایی تازه‌ای (نظیر ساخت‌های استعاری، ساخت‌های کنایی و جز آن) خلق کرده است؛ ساخت‌هایی که در چارچوب نظام معنایی زبان قابل توصیف نیستند بلکه برای توصیف آن‌ها باید از علوم و فنون ادبی دیگر (نظیر معانی و بیان و آرایه‌های ادبی و جز این‌ها) بهره جست. باری، شاعر از این رهگذر به آفرینش اثری پرداخته است که می‌توان نام شعر به آن داد.

نکته‌ی مهم این است که ما هرچهار نقش زبان را، همراه با خود زبان، در کودکی و به‌عنوان بخشی از فرایند رشد طبیعی خود فرا می‌گیریم؛ بی‌آن‌که در این کار به درس و کلاس و زحمت آموزگار نیاز پیدا کنیم اما باید در نظر داشته باشیم که دانش و مهارتی که به‌طور طبیعی در زمینه‌ی زبان و نقش‌های آن به دست می‌آوریم، بسیار محدود و ناچیز است و تنها در حدی است که می‌تواند به نیازهای زبانی افراد عادی با زندگی معمولی پاسخ بدهد؛ بنابراین، لازم است علاوه بر آن، خود را به دانشی گسترده، ژرف و نظام یافته درباره‌ی زبان رسمی و معیار نیز مجهز کنیم. بی‌تردید دست‌یابی به چنین دانشی در زمینه‌ی زبان و نقش‌های گوناگون آن جز از راه درس و کلاس و بهره‌گرفتن از معلم و استمرار در فراگیری امکان‌پذیر نیست.



بیاموزیم

□ هنگام ادای یک کلمه، معمولاً یکی از جملای آن را برجسته‌تر و مشخص‌تر

از جابجایی دیگر تلفظ می‌کنیم؛ مثلاً در واژه‌ی «پاکت» تکمیه روی بجای دوم یعنی «کت» است. به این واحد بزرزنجیری که در اثر آن یک جابجا شدت و فشار بیشتری ادا می‌شود، در اصطلاح «تکمیه» می‌گویند.

□ تکمیه در واژه‌های فارسی به تناسب نوع آن تفاوت می‌کند. در اسم و صفت تکمیه روی بجای پایانی است؛ مانند: احمد، بدستان، آبی، آسمانی و غیره. در ماضی ساده تکمیه روی بجای پیش از آخر (مثل: آمدند، نشستم)، در ماضی استمراری و مضارع اخباری تکمیه روی «می» (مثل: می‌رقم و می‌روم) و در ماضی نقلی و بعید تکمیه روی بجای پایانی صفت مفعولی (مثل: رفته است، دیده بود) قرار می‌گیرد.

□ در جملات، تکمیه فقط روی یک کلمه که به حرف اصلی نویسنده است قرار می‌گیرد و به این ترتیب، به نسبت قصد اصلی نویسنده، کلمات تکمیه دارد یک

جمله متفاوت است؛ مثلاً در جمله‌ی زیر برابر که کلمه‌ی تکیه دار را مشخص می‌کنیم،
تاکید جمله عوض می‌شود.

□ حمید دیروز بادوتشش به کوه نوردی رفت.

□ حمید دیروز بادوتشش به کوه نوردی رفت.

□ حمید دیروز بادوتشش به کوه نوردی رفت.

□ حمید دیروز بادوتشش به کوه نوردی رفت.

□ حمید دیروز بادوتشش به کوه نوردی رفت.

خودآزمایی

- ۱) برای هریک از نقش‌های زبان مثالی، غیر از آنچه در کتاب آمده است، ذکر کنید.
- ۲) کدام یک از نقش‌های زبان، کارکرد اجتماعی بیشتری دارد؟ چرا؟
- ۳) درباره‌ی ارتباط زبان با فکر یک بند بنویسید.